

از : دکتر سعید شاملو

عصیان بی‌هدف

چندی پیش دو قاتل جوان را که بواسطه قتل های مکرر و جنایات جنسی محکوم باعدام شده بودند بدار آویختند . یکی از این دو مجرم دریای چوبه‌دار اعتراف کرد که پانزده نفر را بقتل رسانده است و اگر او را آزاد می‌گذارند مرتکب قتل های بیشتری می‌شود . وقتی این نوع اخبار شنیده میشود علاقمندان به مسائل اجتماعی می‌پرسند که علل این نوع تبهکاریها چیست ؟ آیا از فقر و بیچارگی ، محرومیت جنسی ، عدم تربیت صحیح ، گسیختگی نظم اجتماع و ناراحتیهای فردی کدامیک مسئول این نوع اعمال وحشیانه و تعجب‌آور است ؟ بدون شك اگر مجموعه این عوامل را دلیل اصلی بروز اینگونه رفتارهای ضد اجتماعی بدانیم بحقیقت نزدیکترین ولی گاهی بمنظور اینکه اهمیت بیشتر عوامل مشخص گوشزد شود بهتر است که هدفها و محرکات عمل تبهکار جداگانه تجزیه و تحلیل گردد . فی‌المثل در مورد دزدان یا قاتلان حرفه‌ای میتوان گفت که محرك و هدف اصلی آنان بدست آوردن اجر مالی در ازای کاری که انجام میدهند میباشد . بعبارت دیگر دزدی و آدمکشی برای این قبیل افراد وسیله امرار معاش است . گوا اینکه مسلماً عوامل روانی در این نوع بز هکاریها نیز وجود دارد ولی بهر صورت عامل اصلی ارتکاب جرم بدست آوردن پاداش مادی و انگیزه چنین رفتاری معمولاً در خارج از شخص موجود است .

برعکس این جنایات که محرك و هدف اصلی آن نفع مادی است جنایاتی صورت می‌گیرد که بنظر میرسد علت اساسی آن روانی بوده و انگیزه اصلی آن از درون شخص سرچشمه می‌گیرد . از این نوع جنایات در همه جوامع انسانی اعم از جامعه های باصطلاح مترقی و متمدن و کشورهای عقب افتاده فراوان دیده می‌شود . حتی در مملکت هائی که ظاهراً مشکلات اقتصادی و تربیتی آنان تا اندازه زیادی حل شده اینگونه بز هکاریها بسیار متداول است . هنوز در آمریکا از قتل‌ی که بدست دو نفر از دانشجویان ممتاز یکی از

دانشگاه های معروف آمریکا که هر دو از خانواده های سرشناس بودند صورت گرفت سخن میرانند. این قتل آمیخته با ناراحتی های روانی مخصوص و مسائل جنسی بویژه انحرافات جنسی بود. رفتار این دو بی شباهت به رفتار دوقاطلی که اخیراً در کشور ما بدار زده شدند نبود، با این فرق که در مورد اخیر شدت عمل زیادتر و غیر عادی بودن آن وسیع تر و محرزتر بود.

حال باید پرسید که علل این نوع جنایات که ظاهراً هدفی در بر ندارد چیست؟ البته این صحیح است که در ارتکاب این جنایات محرک جنسی عامل موثری است ولی در این نوع جنایات اغلب رابطه جنسی بخودی خود دلیل ارتکاب قتل نیست. مثلاً در مورد یکی از قاتلانی که در بالا ذکر شد عمل قتل رابطه مستقیمی با عمل جنسی نداشته بلکه گاهی به تنهایی و گاهی توأم با آن اتفاق می افتاده است. پس باید دلایل دیگری را جستجو نمود.

روانشناسان این نوع تبهکاریها را که علل مشخص خارجی نداشته و بر اثر تحقیقات فراوان دلیل اصل آنرا آشفتگی و اختلالات روانی میدانند موسوم به پسیکوپاتی (۱) کرده اند.

بطور کلی بیماریهای روانی بسه دسته تقسیم میشوند یکی بیماری پسیکوز که باصطلاح عامیانه همان جنون است. علائم مشخص پسیکوز اختلال حواسی، اختلال ادراک، اختلال تفکر، توهم شدید، عقب نشینی از واقعیات زندگی و پناه بردن بعالم تخیل است. نوع دیگر از بیماریهای روانی نوروژها یا حالات عصبی متعدد است که در آن فقط اختلالات عاطفی بیشتر مشاهده میگردد برعکس پسیکوز اختلالات ادراک و تفکر و تعقل موجود نیست. اینگونه بیماری مثل وسواس، ترس شدید، ناراحتی های روان تنی، اضطراب مزمن، هیستری و امثال آن است.

نوع سوم بیماری روانی که مورد بحث ما است بنظر روان شناسان علت اصلی اغلب جنایاتی که ظاهراً هدف خارجی نداشته و بمنظور بدست آوردن پاداش مادی نیست می باشد. این بیماری همان پسیکوپاتی است که در بالا بان اشاره شد. فرق این ناراحتی با پسیکوزها و نوروژها اینست که در پسیکوز اختلال بیشتر مربوط بقوه ادراک و تعقل است، در نوروژ اختلال بیشتر مربوط به قوای عاطفی است ولی در پسیکوپاتی اختلال بیشتر مربوط به خصوصیات اخلاقی یا کاراکتر شخص که همان وجدان او است می باشد. مرض اصلی پسیکوپات اینست که در واقع فاقد وجدان اخلاقی است. اینگونه افراد در هر طبقه و شغلی دیده میشوند. ممکن است رئیس دانشگاهی یا مدیر بیمارستانی و یا دیپلماتی و یا بقال و نجاری باین بیماری مبتلا گردد.

دلیل اصلی ایجاد این بیماری تربیت ناصحیح خانواده در

وهله اول و اجتماع بطور کلی است . مهد اصلی پرورش کودک در دامان پدر و مادر است و اگر در این پرورشگاه کودک نتواند تربیت مناسب و متعادلی دریافت دارد مسلماً هنگام بلوغ و بزرگسالی انسان سالم و مفیدی نخواهد بود . بطور کلی سه نوع موقعیت سبب ایجاد رفتار های پسیکوپاتی می شود . یکی اینکه کودک خانواده ثابتی نداشته و کم و بیش در دامان اجتماع نا بسامان مانند توپ فوتبال از یکطرف بطرف دیگر سرگردان باشد . امثال این نوع کودکان در اجتماع ما زیادند . بچه های ولگرد که تعداد زیادی از آنها در خیابانها بسختی در تلاش معاش و تنازع بقاء هستند از همه بیشتر در معرض انحرافات اخلاقی بوده و اغلب آنان قبل از سن بلوغ انحرافات جنسی و دزدی و کلاهبرداری و گاهی نیز جنایات بزرگتر را مرتکب می شوند .

این گروه معمولاً پدر و مادر معینی ندارند و اگر هم داشته باشند چنان گرفتار بدبختیها و جهالت خود هستند که بودن آنها بجز ضرر چیزی متوجه کودک نمی نماید . این کودکان که تعداد آنها حتی در پایتخت فراوان است مثل اینک بچه های این اجتماع نیستند بلکه کودکان نامشروع این جامعه اند . کسی بآنها توجهی ندارد و آنان نیز با محرومیت و بیچارگی و سرخوردگی و مشقت فراوان بار می آیند و در این مرحله انواع و اقسام انحرافات اخلاقی را که نداشتن زندگی ثابت و منظمی ایجاد میکند فرامی گیرند . هنگامیکه این اطفال بزرگ میشوند بالطبع انتقام بدبختیهای خود را از ضعفای دیگر میگیرند و همانطور که در مورد رضا ودودی دیده شد حتی به اطفال بسیار خرد سال نیز رحم نمی نمایند . اینان عصیان میکنند بدون اینکه خود مقصر باشند و بدیگران ضرر میرسانند که جبران خشم و غضب حاصله از ناکامیهای طویل المدت خود را بنمایند . این کودکان فقط بخاطر امرار معاش چنین کارهایی را انجام نمیدهند چون بتجربه دیده شده است که اگر برای این قبیل بچه ها کاری درست شود که تأمین معاش آنها را بنماید معذالک دست از رفتار های انحرافی خود برنمیدارند زیرا که بوسیله این رفتارها عناد و خشم سرکوفته خود را نسبت باجتماعی که بآنها رحم نکرده است نشان میدهند .

دلیل روانی رفتار این نوع افراد اینست که از نظر روان شناسی اصل یادگیری و آموزش و پرورش مهمترین عامل در ایجاد رفتارهای بشر است . کودک هنگامیکه در حال رشد است یاد میگیرد که تعدادی از اعمال شایسته نبوده و در عوض اعمالی موجودند که از نظر اولیاء و اجتماع پسندیده است . بر اثر این یادگیری که نتیجه دو عامل تشویق و تنبیه است وجدان اخلاقی در شخص ایجاد میگردد که با اصطلاح راهنمای کردار نیک و بد او است . شخص با وجدان کسی است که از عمل ناپسند پرهیزد یا از آن آزرده

گردد و در اجرای اعمالی که از نظر اجتماع یا مذهب یا قوانین شرعی و مدنی پسندیده است میکوشد: حال اگر قبول کنیم که اخلاق شایسته و وجدان صحیح زائیده تربیت و یادگیری صحیح است چطور می توان از کودکان بی خانواده که هیچ نوع تربیت اصولی فرا نگرفته اند انتظار رفتار اخلاقی داشت. این کودکان فقط یاد گرفته اند که بهر وسیله است ارضاء احتیاجات خود را بنمایند. تمام زندگی آنان تلاش پر مشقتی برای این منظور بوده است بنابراین فرصت یا سببی برای یاد گرفتن رفتار های خوب و بد نداشته اند. آنان آنچه را که در حال حاضر ارضائشان میکند خوب می پندارند و آنچه مانع ارضاء احتیاجاتشان می شود بد تصور میکنند حتی اگر این مانع جان یا مال دیگری باشد. اینها چنین آموخته اند و بنابراین بهمین منوال رفتار خواهند نمود.

موقعیت دوم که در آن بیماری پسیکوپاتی پرورش می یابد عبارت است از وجود محرومیت شدید یا نبودن محرومیت هنگامی که کودک در حال رشد است. اگر چنانچه کودک در دوران رشد مواجه با محرومیت های شدید گردد بدین معنی که خانواده او حدود و ثغور بسیار سخت و مشکلی برای ارضاء احتیاجات و بدست آوردن موقعیت های او قائل شود ممکن است که این کودک بدبین و عاصی و زود رنج بار آید و در جوانی و بزرگسالی بفرار بر آوردن تمایلات خود به موضوع دیگری اهمیت ندهد. اگر بالعکس محدودیت و انضباط در پرورش کودک کم باشد امکان دارد که او غیر مسئول و خودخواه و پر توقع پرورش یابد و هنگامیکه بزرگ می شود نتواند تحمل محرومیتها و سختیهای زندگی را بنماید و بالتسبیح دست باعمال ضد اجتماعی بزند و خود را تابع هیچگونه قانون یا آداب و رسوم اجتماعی نداند. انواع حقه بازیها و شازلاتانها و آرسن لوپن های اجتماع ازین قبیلند.

موقعیت سومی که اغلب منجر بایجاد اعمال پسیکوپاتی در شخص میگردد رفتار بخصوصی است که گاهی اولیاء با اطفال خود می نمایند. در این نوع رفتار معمولاً اولیاء کودک را تا حدود سن بلوغ آزاد میگذارند و او را مسئول رفتار خود و داشتن دیسپلین و انضباط نمیدانند زیرا که معتقدند او بچه است و نمیفهمد ولسی هنگامیکه بزرگ شد خود باشتباهاتش پی خواهد برد.

هنگامیکه کودک بسن بلوغ میرسد و اولیاء مشاهده میکنند که او بی بند و بار و ولنگار و بی تربیت بار آمده ناگهان شروع بسخت گیری مینماید و او را بشدت محدود میکنند. اینگونه تربیت اغلب کودک را که انضباط و اطاعت نیاموخته است وادار بعصیان و سرکشی نموده و این کودکان گاهی از منزل فرار نموده و یا دست به اعمال از قبیل دزدی، جنایت و حتی خودکشی میزنند. این نوع کودکان بخصوص در طبقه مرفه بیشتر یافت می شود زیرا این طبقه

سعی دارند تمام وسائل مادی کودک را از بدو تولد فراهم سازند و نگذارند او با کوچکترین محرومیت و محدودیتی روبرو شود ولی هنگامیکه همین کودک بسن بلوغ میرسد و میخواهد آزادی های نامحدود دوران کودکی را ادامه دهد اولیاء آنها متعصبانه از این آزادی عمل جلوگیری میکنند نتیجه این عمل معمولاً کودک را ناراحت و سرکش میسازد و دست باعمال ضد اجتماعی مختلف میزند .

درخاتمه باید گفت که عوامل اجتماعی و روانی مذکور در ایجاد رفتار های انحرافی و تبهکارانه بدون شك موثرند ولی دراینکه تا چه اندازه و بچه مقدار این عوامل بخودی خود تأثیر دارند را باید طی تحقیقاتی که قسمتی از آن نیز بتوسط عدهای شروع شده است معلوم نمود و از همه مهمتر باید از ازدیاد انحطاط اخلاقی و بزهکاریها و عصیانهای بی‌اراده و بی‌هدف اطفال و جوانان کشور جلوگیری نمود .

پایان

